

پوری‌پدیا PouriPedia

مسئله مهمِ واسه خودت میگم



پوریا عالمی

• یکی از متداول‌ترین جملات که درواقع باید آن را به‌جای جملات در حملات دسته‌بندی کرد، جمله «واسه خودت میگم...» است. مثلا یکی از نمایندگان مجلس گفته: «ماشای مسابقات کشتی و شنای مردان از سوی زنان در ورزشگاه‌ها محدودیت دارد و حضور زنان در ورزشگاه‌های فوتبال به‌خاطر ردوبدل‌شدن برخی از جملات و شوخی‌های بسیار زشت به‌صلاح زنان نیست.» اگر دقت کنید همه این حرف‌ها با هدف «واسه خودت میگم...» به زبان آورده می‌شود. علاوه‌براین می‌توانیم شصت و چند هزار جمله‌ا از سیاست‌مداران بیاوریم که از قول مردم گفته شده و وقتی پرسیدی چرا؟ گفتند واسه خودتون میگم.

مسئله الف و ب: این‌طور که ما فهمیدیم، در طول تاریخ هرکی هرکاری کرده، واسه خود ما کرده و هرکی هرچی گفته، واسه خود ما گفته، منتها ما نمی‌دانیم چطوری است که همیشه سر ما بی‌کلاه

الف: این چه حرفیه می‌زنی «ب»، این‌طوری که من بدبخت میشم تو خوشبخت می‌شی؟ ب: نه‌او... دارم واسه خودت میگم. الف: نه‌باب، باز هم به اسم الف به کام پ؟ **مسئله تامل بر تمایل:** همان نماینده همچنین گفته: «زن‌ها تمایل چندانی به حضور در ورزشگاه‌های فوتبال ندارند.»

زنان گفتند: واسه کی میگی این حرف‌ها‌رو؟ وی گفت: واسه خودتون میگم. زنان گفتند: واسه خودت میگی.

اکمک‌پدیا: لطفا به‌جای کمک برای تکمیل دانش‌نامه ویکی‌پدیا، به تکمیل دانش‌نامه پوری‌پدیا کمک کنید.

مسئله سبیل‌ها و درازها و سبیل‌درازها: این مثل این است که ما بگوییم هرکی قدش دراز است، تمایل چندانی به بیدارشدن ندارد. خب هر درازی که دراز نیست و اینکه ما درازیم و دوست داریم همیشه بخوابیم، معنی‌اش این نیست که هرکی دراز است دوست ندارد بیدار شود، چه‌بسیار دراز‌ها که همیشه بیدار هستند و صبح زود بیدارند و شب هم دیر می‌خوابند. یا مثل اینکه ما بگوییم هرکی سبیل دارد، تمایل چندانی ندارد ریش داشته باشد. خب اینکه ما سبیل داریم و تمایل چندانی به ریش نداریم معنی‌اش این نیست که همه سبیلیون‌بی‌ریشند، چه‌بسیار افرادی که ریش داشتند و تمایلی به سبیل نداشتند، چه بسیار افرادی هم که نه این را داشتند نه آن. پس به قول شاعر از محبت خاراها کل می‌شود و میزار از موری که دانه‌کش است، یعنی بابا چه زوری است که آدم واسه همه نسخه بپیچد؟

مسئله چی بودیم و هیچی نشدیم: ما بچه بودیم، پدرمان می‌زد توی سرمان و می‌گفت این کار را بکن، آن کار را نکن، این رشته را بخوان، آن رشته را نخوان. وقتی می‌گفتیم چرا؟ می‌گفت واسه خودت میگم. ما به مادر پناه می‌بردیم، مادرمان می‌گفت توی سرمان و می‌گفت پدرت هرچی می‌گوید واسه خودت می‌گوید. ما به بابابزرگ پناه می‌بردیم، بابابزرگمان هم می‌زد توی سرمان و می‌گفت هرچی پدر و مادرت می‌گویند واسه خودت می‌گویند. ما به معلم مدرسه پناه می‌بردیم، معلممان هم می‌زد توی سرمان و می‌گفت اگر می‌خواهی در آینده یک چیزی بشوی یا باید درس بخوانی یا توی باغ بیایی. (توی‌باغبودن در فرهنگ عامیانه فارسی یعنی کسی که در جریان است. معنی حرف معلم ما هم این بوده که اگر می‌خواهی در آینده یک‌کاره‌ای بشوی، باید توی باغ بیایی و در جریان امور زندگی قرار بگیری.) اما ما به مدیر مدرسه پناه می‌بردیم، مدیر مدرسه می‌زد توی سرمان و می‌گفت مواهبت را برو با نمره چهار برن و دکمه یقه‌ات را ببند، واسه خودت می‌گوییم. ما به دوستان سر کوچه پناه می‌بردیم و عاشق می‌شدیم. عشقمان هم که تا آن لحظه در پارک نشسته بود و کاری نداشت هی می‌زد توی سرمان و می‌گفت یه کتلی کار دارم و کلی خاستگار دارم پس باید بیایی من را بگیر، واسه خودت می‌گوییم. این‌طوری شد که نسل ما همه ازدواج کردند و همه هنوز که هنوزه شغل درست و حسابی ندارند و دارند دور خودشان می‌گردند.

دیالوگ ۲: خودت را ببنداز توی چاه، واسه خودت میگم.

- باشه هانی.

فرق دهه ۵۰ و ۶۰ و ۷۰: دهه‌پنجاهی‌ها به دهه‌شصتی‌ها هی امر و نهی می‌کردند و می‌گفتند واسه خودتون میگی.

دهه‌شصتی‌ها هم هی به این ساز و به آن ساز خودشان را جابه‌جا می‌کردند و تکلیف‌شان نامشخص بود. دهه‌هفتادی‌ها هم به دهه‌شصتی‌ها هی می‌گویند چرا این‌کار را کردید پس حالا این کار را بکنید. واسه خودتون میگی.

دیالوگ ۳:بخشید استاد چرا نمی‌گذارید ما حرف بزنیم؟

- واسه خودتون میگم.

واسه من میگی: بخشید استاد این همه واسه من

گفتی خودت هم گوش کردی؟

- مگه به‌کفاش هرچی کفش می‌دوزه، می‌پوشه؟ الان هم زیادی حرف بزنی کاری می‌کنم دیگه حرف نزنی. این‌رو هم واسه خودت میگم.

شترق روزنامه

www.sharghdaily.ir

چهارشنبه ۲ اردیبهشت ۱۳۹۴ ۳۰ رجب ۱۴۳۶ ۲۲ آوریل ۲۰۱۵ سال دوازدهم • شماره ۲۲۸۲ ۲۰ صفحه اذان ظهر تهران ۱۳:۰۳ • اذان مغرب ۲۰:۰۲ • اذان صبح فردا ۴:۵۲ • طلوع آفتاب ۶:۲۲

روزنارخرا

کارتون خواب

علی جهانشاهی



همین روزها

خرده‌جنایت‌های زن و شوهری



رویا صدر

در یک روز بهاری اتفاق افتاد...

یک‌روز نه‌چندان معتدل بهاری که هوای فروش کالاهای فرهنگی بس ناجوانمردانه سرد است، روی جلد نشریه پرتیراژی به کاریکاتور یک زوج معروف تازه طلاق‌گرفته وطنی مزین می‌شود. حروف روی جلد، وام‌گرفته از نمایشنامه معروف امانوئل اشمنت (خرده‌جنایت‌های زن‌وشوهری) است. تا مخاطب خیال نکند که با مجله زرد سروکار دارد.

داخل مجله، گزارش این ماجراست که بالاخره چه کسی پای چشم آن‌یکی بادمجان کاشت تا آحیانا هم‌وطنان انگشت‌شماری که تابه‌حال موفق نشده‌اند از طریق مجامع خانوادگی، دوستانه، کاری، فیس‌بوک، اینستاگرام، وایبر، نشریات و دیگر رسانه‌های دنیای مجازی و حقیقی در جریان ریز ماجرا قرار گیرند، خدای‌ناکرده بی‌اطلاع از دنیا تروند.

همچنین خیل عظیم هم‌وطنان ساکن اقلیم فیس‌بوک و سایر رسانه‌های مجازی که ساعت‌ها وقت شریفشان را برای پیگیری ماجرا گذاشته‌اند

نگاه

شخصیت‌های ایرانی عکاسی شدند

در لحظه‌های پرتپ‌وتاب خواندن رمان‌ها و داستان‌ها، هرکدامان، شخصیت‌های داستانی را در ذهن تصویر می‌کنیم؛ از داش اکل هدایت گرفته تا آهو خاند افغانی. چقدر این شخصیت‌های ذهنی با توصیفات که نویسندگانشان در کتاب آورده‌اند، مطابقت می‌کنند؟ چقدر این تصویر ذهنی می‌تواند با ما و همراه ما باشد در هزارتوی رمان و داستان؟

تلاش مریم سعیدپور در نمایشگاه عکسش این است که تصویرهای خودش از شخصیت‌ها و بعضی از صحنه‌های رمان‌های محبوب فارسی را نشانمان دهد. او تلاش کرده با این



گاه برخی از دیدارها و حتی تکرار آنها از صورت واقعی خالی می‌شود و میان غبار و مه شکلی ویژه می‌گیرد؛ شکلی بین «بود» و «شاید بود»، همیشه برایم دیدار و کپ با عباس کیارستمی که سال‌هاست در جدول فیلم‌سازان محبوب من جایگاهی ویژه دارد، از خرده‌آرزوهای بود که می‌شد امید داشت روزی به واقعیت بپیوندد. اما هرگز فکر نمی‌کردم رمان «دو قدم این ور خط» من دست او را بگیرد و به این دیدار بیاوردش. سر کلاس بودم که تلفن صداخاموش من، با روشن‌شدن صفحه‌اش نشان داد که کسی قصد ارتباط دارد. شماره را نمی‌شناختم، گذاشتم پس از کلاس تماس بگیرم. اما چنددقیقه بعد دوباره تلفن زنگ زد البته صدا خاموش. از کلاس بیرون آمدم و ارتباط را برقرار کردم.

- الو آقای پوری؟ من عباس کیارستمی هستم. - به‌به، چه سعادت... احتمالا از این تعارفات زیاد شنیده بود. این است که رفت سر اصل مطلب: - من «دو قدم این ور خط» را دیشب تمام کردم و باید بگویم که...

باید می‌گفت که از آن خیلی خوشش آمده و اصلا

آکادمی

پزشکان و سیما



بابک زمانی متخصص مغز و اعصاب

از آنجا که اخیرا صداسیما به مسائل پزشکی علاقمند شده و پرترفدارترین هنرمندان و سازندگانش را مامور پزشکان می‌کند، به نظرم رسید پیشنهاداتی پیرامون مسائل واقعی طب که همان مسائل واقعی مردم هستند، مطرح کنم تا با تهیه برنامه در این زمینه‌ها البته با صرف وقت و انرژی و کارشناس کافی نه‌تنها باعث سرگرمی مردم بلکه باعث آشنایی ایشان با برخی چارچوب‌های پزشکی، توانایی‌ها و توانایی‌های طب جدید و تفاهم عمومی بیشتر با طبیبان و پرسنل درمان شود. موقعیت‌های مختلف دردناک، پرهیجان، گاه ترسناک و گاه حتی کم‌دی پزشکی همیشه برای برنامه‌سازمان جالب بوده است، بیهوده نیست که در بسیاری از سریال‌های وطنی (ایضا کشور همسایه) هر بار منطق درونی داستان از هیجان تهی است یا اقتصاد حکم می‌کند که داستان اندکی طولانی‌تر باشد، گذر داستان، به‌ناگاه به بیمارستان و اورژانس می‌افتد. تصویر عبور سریع از راهروهای بیمارستان با برانکار و تصویر پزشک میانسال پشت در اتاق عمل در حال گزارش، صحنه‌های بسیار محبوب کارگردانان هستند، اما این شیوه سحلی هیچ کمکی به بهبود سطح آگاهی مردم از کار طب نمی‌کند در عوض: - می‌توان مجموعه‌عده سریالی در مورد یک اورژانس ساخت، وقایع مختلفی که در یک شب در یک اورژانس می‌افتد، گنجینه گران‌بهایی از وقایع پرهیجان و بسیار پرمعناست. داستان طبیب جوانی که قرار است صبح گزارش صبحگاهی خود به قضیه باز شدا! شواهدی این‌گونه از به‌کارگیری سوزه‌های اصطلاحا «خاله‌زنکی» در جامعه مطبوعاتی و غیرمطبوعاتی بخشی از کسانی که خودشان را «فرهیخته» می‌نامند، کم نیست.

آیا این امر، حکایت از بحران در بخش مهمی از جامعه روشنفکری ما دارد که سعی می‌کند در جامعه مملو از اسرار مگو و زندگی‌های چندلایه و پنهان و پیچیده، در گفتمان غالب روزمره و لذت کشف اینکه کی با کی دعوا دارد و کی از کی طلاق گرفته، با مردم شریک شود؟ آیا ما، در مراسم جشن هم‌زیستی و همراهی و هم‌زبانی پوپولیسم و روشنفکری شرکت داریم؟ مرز میان فرهنگ‌سازی و پوپولیسم در جامعه مطبوعاتی و غیرمطبوعاتی ما کجاست؟ دل خوش سیری چند؟ ...

آن‌سوی تاریخ

نخستین دیدار با «عباس کیارستمی»

چشمان همیشه آماده‌باش

او از کارها و فیلم‌هایش، حرف‌ها از گوشه‌ای به گوشه‌ای، از خاطره‌ای به خاطره دیگر پرت می‌شوند و یک لحظه متوجه می‌شویم شب رسیده است و در پیاده‌رو به طرف میدان هفت‌تیر قرار دیدار دیگری را می‌گذاریم، او گرم صحبت، ناگهان می‌گوید: «بیدی؟ عجب تصویر زیبایی بود.» من ندیده بودم. چند قدم به عقب برمی‌گردیم تا تصویر زیبایی را که او دیده بود دوباره ببینیم. نوری از آن‌سوی خیابان به درختی خورده و روی کرکره مغازه‌ای بسته، تصویری بسیار زیبا مثل نقاشی‌های چینی ساخته بود. با حیرت می‌پرسم چرا من ندیدم این‌را. خیلی عادی و با خونسردی می‌گوید: «کار ما تصویر است دیگر، چشمانمان همیشه آماده‌باش‌اند».

دیدارها تکرار می‌شود، اکثرا بدون برنامه‌ریزی از پیش، اما در دیدار با هزار سؤال می‌روی و انتظار داری چیزهایی که در خلوت خود می‌خواستی در این دیدار با کیارستمی در میان بگذاری، از خاطر می‌رود و جای خود را به پاره‌پاره حرف و حدیث و خاطره می‌دهد. وقتی ترکش می‌کنی انکار در اوج تشنگی جرعه‌آبی خورده‌ای اما نه آنقدر که سیراب‌ت کند. جرعه‌ای گوارا اما ناکافی.

رودرورو

گفت‌وگو با محمد درویش در آستانه هفته زمین پاک

می‌توانیم شهرهای بدون قتل داشته باشیم

بود و دوم اینکه ما در چهار گوشه کشورمان، شهرهایی را داریم‌که از نظر تأثیر زمین پاک بر بهترزندگی‌کردن مردمانش، الکویی جهانی هستند. در فریدون‌شهر اصفهان، ۴۰۰سال است که هیچ قتلی اتفاق نیفتاده، چرا؟ چون طبیعت در این شهر به مردم لبخند می‌زند، شاهان‌کوه بی‌اندازه پرآب است و پوشش گیاهی منطقه کیفیت قابل‌قبولی دارد، همه اینها دست به دست هم داده تا زندگی مردم کیفیت بالاتری پیدا کند. در باوه هم همین شرایط برقرار است و نرخ بزه‌کاری این شهر کوهستانی در جهان پایین است.

دقیقا در چه زمینه‌ای؟

ما شهرهایی را داریم که حفظ زمین پاک در آنها تأثیر مستقیمی روی زندگی سالم‌امت‌آمیز مردم داشته و میزان درگیری‌های اجتماعی و بزه‌کاری را به حد صفر پایین آورده است. در منطقه پارسان هرمزگان، که یکی از بهترین مناطق محیط‌زیستی ایران است، از سال ۶۱ که یک مورد قتل در آن گزارش شده، هیچ اثری از جرم و جنایت نیست. تلاش برای استقرار و حراست از زمین پاک می‌تواند به ماندگاری لبخند کمک کند، ضرب امنیت اجتماعی بالاتر رفته و ریسک سرمایه‌گذاری کمتر شود و شهرها مترقی شوند. این، آن مدلی است که ما می‌توانیم به الگوی جهانی در زمینه زمین پاک بدش کنیم.

انقش فعالیت‌های مردمی چیست؟

تلاش برای همسوکردن فرهنگ عمومی با مسئله حفظ زمین پاک به نظرم بی‌اندازه جواب می‌دهد. به‌عنوان‌نمونه تلاش سازمان در روستای دل‌سفید چهارمحال‌وبختیاری

باعث شد که با کمک جوامع مردم‌نهاد، نرخ تبدیل در تالاب گندمان، در مهاباد، در تپه‌های میاندشت استان خراسان‌شمالی، در احیان تالابی در استان فارس، هرجا و در هر نقطه‌ای که به مردم اعتماد

کردیم و با آموزش آنها، مسئولیت را به آنها واگذار کرده‌ایم، به موفقیت رسیده‌ایم.

این تلاش‌ها در زمینه مشکلاتی که همین امروز ایران با آن درگیر است هم می‌تواند تأثیرگذار باشد؟ مثلا در مورد هامون؟

در مورد هامون تلاش‌های مردم محلی باعث شد که بحران هامون به سطوح بالاتر کشور برسد. میزان فشار وارده‌شده به مردم این منطقه به‌حدی زیاد بوده که خودشان دست‌به‌کار شده‌اند و از طرق مختلف به‌دنبال ایجاد پیوندهای فرامرز با مردمان پاکستان و افغانستان افتاده‌اند تا تلاش برای حفظ محیط‌زیست را به تلاشی فراتر از چارچوب‌های سیاسی برسانند چراکه حقایق تالاب‌های سه‌گانه این منطقه، رابطه ارگانیک این کشورها را فراتر از مرزهایشان ایجاد می‌کند و همه ساکنان این بخش از کره زمین باید اولویت اولشان حفظ قنابه هامون باشد.

پیشنهاد فردا

شماره جدید ماهنامه فیلم، با ابراهیم گلستان، فیلم‌ساز نویسنده‌نام‌آشنای ایران، گفت‌وگو کرده است. گفت‌وگو با برد دین، مدیر برنامه‌ریزی جشنواره تروتون، گفت‌وگو با محمدمهدی طباطبایی‌نژاد، مدیر مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی، نقد فیلم‌های ایران‌پرگر و گفت‌وگو با کارگردانش (مسعودجعفری جوزانی) و گفت‌وگو با علی نصیریان/ رخ دیوانه (ابوالحسن داوودی); پنج نقد درباره (رخ دیوانه)، گفت‌وگو با ماهنامه فیلم است.

